

اصلاح نظام مالی حاکم بر روابط زوجین (زندگی مشترک، دارایی مشترک)

Reforming the Financial System Governing the Relationships Between Spouses (Marital Life, Common Properties)

M. Roshan, Ph.D.

دکتر محمد روشن

دانشیار پژوهشکده خانواده دانشگاه شهید بهشتی

Z. Naeemi, Ph.D. student

زکیه نعیمی

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه خوارزمی تهران

دریافت مقاله: ۹۲/۲/۲
دریافت نسخه اصلاح شده: ۹۵/۴/۹
پذیرش مقاله: ۹۵/۸/۱۵

Abstract

Separation of property is defined as a principle of matrimonial regime such as, «Alimony» (Nafaq), «Seal» (Mahriyeh) and «Quantum Meruit» (Ojrat al-Mesl), in Iranian family law. Matrimonial regime in family law is beside some other especial factors- mainly dependent on the "separation of property regime". But the result of this regime is not perfect. It seems that these factors are unable to create financial equality between spouses which is the main character of modern family law.

چکیده

در نظام حقوقی ما، روابط مالی زوجین مبتنی بر اصل «استقلال دارایی» نظام یافته و با تدابیر مالی ویژه‌ای هم چون «نفاق»، «مهریه» و «اجرت‌المثل»، تکمیل شده است. با تحلیل جزء به جزء این عناصر، به نظر می‌رسد که عملکرد آن‌ها در کنار یکدیگر چندان مطلوب نیست، چرا که ناتوان از برآورده ساختن یکی از مهم‌ترین خواسته‌های خانواده امروز یعنی «برابری دو رکن هم‌طراز زن و مرد» بوده و جایگاه اقتصادی متعادلی را برای طرفین برقرار نمی‌سازند.

✉ Corresponding author: law Faculty, kharazmi univ. Tehran, Iran.
Email: zakienaemi@yahoo.com

✉ نویسنده مسئول: تهران، خیابان مفتح، نرسیده به انقلاب، دانشگاه خوارزمی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی
پست الکترونیکی: zakienaemi@yahoo.com

In order to improve the financial structure of families and accommodate it with modern family requirements, we should redefine matrimonial regimes, for that to be able to create economic equality between spouses. Therefore, it is recommended that the legislature, inspired by experiences of other legal systems, starts to modify the regime of separation and prepare the choice of "community of property" between spouses besides the currently existing financial regime.

Keywords: Matrimonial Regime, Separation of Property, Community of Property, Obligation to Alimony.

در راستای اصلاح این ساختار، با توجه به نقش هر یک از زوجین در خانواده امروز و همچنین با نظر به تجربیات موفق سایر نظام‌های حقوقی، می‌توان به تعریف یک رژیم مالی منسجم پرداخت که در جهت ایجاد تعادل اقتصادی میان زوجین و برابر ساختن سطح اقتصادی آنان در دوران زندگی مشترک و پس از آن، کارساز است. رژیم «اشتراک دارایی زوجین» علاوه بر قابلیت انطباق با نظام اجتماعی ما، با اصول حقوقی نیز سازگار به نظر می‌رسد. در نتیجه می‌توان آن را حداقل به عنوان یک مکمل در کنار رژیم مالی موجود معرفی کرده و امکان انتخاب آن را برای زوجین فراهم ساخت.

کلیدواژه‌ها: نظام مالی زناشویی، رژیم اشتراک دارایی، رژیم استقلال دارایی افراد، تکلیف به انفاق.

مقدمه

ازدواج، عقدی است که به موجب آن مباشرت و زندگی مشترک زوجین قانونی می‌گردد (انصاری و طاهری^۱ ۱۳۸۴ ش: ۲۰۸۰). این عمل حقوقی، تشکیل‌دهنده یکی از مهم‌ترین ارکان جامعه یعنی خانواده است. اهمیت و محوریت نقش خانواده در جامعه، ایجاب می‌کند که مقررات حاکم بر آن در نهایت دقت و ژرف‌نگری، با نظر به دیگر پیوندهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، تدوین گردند. از این رو، ناگزیر از توجه به تحولات خانواده خواهیم بود. این مهم در دوران تحول جامعه و تجربه گذار از خانواده سنتی به خانواده مدرن، ضرورت بیشتری خواهد داشت. همچنین بهتر آن است که در این مسیر، از تجربیات دیگر جوامع نیز غافل نماییم.

اتحاد دو انسان مستقل در نتیجه ازدواج، یگانگی و هم‌سویی در مهم‌ترین امور شخصی و اجتماعی آنان را در پی دارد که اقتضای اتخاذ تدابیری منحصربه‌فرد را ایجاد می‌نماید. از جمله مهم‌ترین این تدابیر، تنظیم امور مالی زندگی مشترک می‌باشد. چرا که ازدواج موجب قرار گرفتن بخش قابل توجهی از اموال، در چارچوب حریم مشترک زوجین می‌گردد. تحصیل اموال در دوران

زندگی زناشویی نیز طبیعتاً حاصل مساعی دوجانبه بوده و اشتراک در هزینه‌های مربوط به تشکیل و ادامه زندگی نیز، لازمه یک نظام منسجم خانوادگی است. در نتیجه، تعیین تکلیف اموری از این دست، از اهمیت بسزایی برخوردار است و تنظیم «نظام مالی حاکم بر روابط زوجین» را ایجاب می‌نماید. لذا ابتدا از چیستی و چگونگی برقراری یک نظام مالی در زندگی زناشویی خواهیم گفت (بخش اول) و سپس به طور خاص، وضعیت مالی زوجین در نظام حقوق خانواده ایران را بررسی می‌نماییم. (بخش دوم)

۱- نظام مالی حاکم بر روابط زوجین^۲

«نظام مالی حاکم بر روابط زوجین»، مجموعه مقررات حقوقی را در بر می‌گیرد که به آثار مالی ازدواج می‌پردازد و هدف آن، تنظیم حقوق و تکالیف مالی زوجین است که در نتیجه پیوند زناشویی ایجاد شده است (آئینی^۳، ۲۰۱۱م: ۷۸). اما گستره حاکمیت رژیم مالی بر اموال طرفین در دوران پیش از ازدواج و یا اموالی که به موجب قانون به فرد تعلق می‌گیرند (هم‌چون ارث و هبه) در نظام - های حقوقی مختلف متغیر است.

بررسی رژیم مالی حاکم بر روابط زوجین در یک نظام حقوقی، این امکان را فراهم می‌سازد تا بدون جزئی‌نگری و بررسی موردی اجزای این رژیم مالی از قبیل حق و تکلیف انفاق، مهریه، جهیز و مانند آن‌ها، به طور جامع، وضعیت مالی زوجین را پس از نکاح مطالعه نماییم و مسلم است که دریافت مطلوبیت و یا عدم مطلوبیت وضعیت مالی زوجین در خانواده و اصلاح مقررات در صورت نیاز، در گرو این مطالعه جامع می‌باشد.

در اکثر نظام‌های حقوقی اروپایی، به تعریف و تبیین گستره رژیم مالی حاکم بر زوجین پرداخته شده است. البته باید توجه داشت که این کشورها نیز اکثراً در نیمه دوم قرن گذشته، هم‌زمان با تحولات اجتماعی و اقتصادی عصر خود، رژیم مالی حاکم بر زوجین را نیز با تحولات اساسی همراه ساخته‌اند.

در آلمان رژیم حاکم بر روابط مالی زوجین ابتدا توسط قانون مدنی مصوب ۱۹۰۰ (مواد ۱۳۶۳ به بعد) برقرار شده بود. بر اساس این مقرر، یک رژیم مالی به عنوان رژیم قانونی و چندین مدل انتخابی به عنوان رژیم‌های ثانویه پیش‌بینی شده بود، اما متعاقب اصلاحاتی که در نیمه قرن بیستم در آلمان غربی پدید آمد، این کشور قواعد حاکم بر رژیم مالی زوجین را در جهت افزایش برابری و تعادل در حقوق زوجین با تغییراتی همراه ساخت. آلمان شرقی نیز در سال ۱۹۶۵ مقررات حاکم بر رژیم مالی زوجین را اصلاح نمود (کاستر - والتن و کاستر^۴، ۲۰۰۱م: ۲).

در فرانسه این اصلاح در دو مرحله انجام شده است. یکی در سال ۱۹۶۵ و دیگری در سال ۱۹۸۵ . با تحول سبک زندگی در فرانسه؛ علی‌الخصوص تحت تأثیر مدل‌های جدید زندگی مشترک، این

رژیم هم‌چنان در حال تغییر و تحول است (فرمو و ماریون^۵، ۲۰۱۳م: ۱۲۶). در ایتالیا، اصلاح حقوق مدنی در سال ۱۹۷۵ روی داده است (لیبراندو^۶، ۱۹۷۸م: ۱۵۱) و هم‌چنین قانون دانمارک در این رابطه در سال ۱۹۹۰ و قانون سوئد در سال ۱۹۸۷ اصلاح شده‌اند و دیگر کشورهای حوزه اسکندیناوی نیز اصلاحاتی را تجربه نمودند (رستار^۷، ۲۰۰۸م: ۴). وجه مشترک تمامی این اصلاحات، حرکت آن‌ها در جهت ایجاد برابری میان زن و مرد و تأمین استقلال زنان در خانواده بوده است. چنان که پیش از این نیز اشاره شد، تعریف و شکل‌دهی رژیم مالی در هر کدام از نظام‌های حقوقی به گونه‌ای متفاوت بوده است. اکثر آن‌ها، با تعریف یک رژیم مالی زناشویی در قانون مدنی، یا قانون خاص، به این رژیم منشاء قانونی بخشیده‌اند. فرانسه^۸، آلمان^۹ و ایتالیا^{۱۰} از نمونه‌های بارز مورد اول بوده و از سوئیس^{۱۱} به عنوان مثالی برای مورد دوم می‌توان یاد کرد. در مقابل در انگلستان منطبق با نظام حقوقی کامن‌لا، قانونی در این زمینه موجود نبوده و قضات پس از انحلال رابطه ازدواج، تلاش در برقراری انتظام رابطه حقوقی را با ابتکار عملی وسیع، به عهده گرفته و به آفرینش هنجارهای متناسب می‌پردازند. این اختیار در سطح محدودتری در دادگاه‌های دانمارک و سوئد نیز مشاهده می‌شود (بائل ولکی^{۱۲}، ۲۰۰۰م: ۳).

جدای از منشاء حقوقی رژیم‌های مالی زناشویی، این نظام‌ها را از نظر شکلی می‌توان به چند دسته مجزا تقسیم‌بندی نمود. دسته اول نظام‌های حقوقی دارای چند رژیم مالی در عرض یکدیگر می‌باشند^{۱۳}. در این کشورها قانونگذار ابتدا یک رژیم مالی را به عنوان رژیم قانونی تعریف کرده و در فرض سکوت و عدم تراضی طرفین بر خلاف، همان را بر آنان حاکم می‌سازد. اما در کنار این رژیم، یک یا چند مدل دیگر نیز پیشنهاد شده‌اند که طرفین با تراضی یکدیگر می‌توانند هر کدام از آن‌ها را برگزینند که در این حالت رژیم حاکم بر رابطه آنان «رژیم قراردادی» خواهد بود. کشورهای آلمان، ایتالیا و فرانسه از این دسته‌اند: آلمان، ایتالیا و فرانسه هر سه در کنار رژیم قانونی خود که «اشتراک در دارایی پس از ازدواج» می‌باشد، رژیم انتخابی «جدایی تمامی اموال» را نیز پیش‌بینی نموده‌اند.^{۱۴} علاوه بر این آلمان و فرانسه، نظام «وحدت دارایی» را نیز در کنار دو مورد پیش‌گفته به رسمیت شناخته‌اند^{۱۵} و تنها فرانسه رژیم دیگری را نیز به رژیم‌های انتخابی اضافه می‌نماید^{۱۶}.

در مقابل در برخی از کشورها، تنها یک مدل، تحت عنوان «رژیم قانونی» حاکم بر روابط مالی طرفین است^{۱۷} و امکان توافق بر خلاف آن وجود ندارد. دانمارک و سوئد نمونه‌هایی از کشورهای این گروه می‌باشند.

در کنار این دو گروه می‌بایست از کشورهای «فاقد رژیم مالی» یاد کرد. در این کشورها در وضعیت زوجین قبل و بعد از ازدواج تفاوتی حاصل نمی‌شود. انگلستان در این دسته جای می‌گیرد؛ چرا که در این نظام حقوقی، هیچ قانونی رابطه مالی زوجین را ضابطه‌مند نساخته و قضات تنها پس از انحلال رابطه زناشویی در این زمینه توانایی برقراری نظم در روابط زوجین را دارا خواهند بود. البته

در این نظام حقوقی نیز طرفین می‌توانند منطبق با قواعد عمومی قراردادها، پیش از ازدواج توافقاتی در این زمینه به عمل آورند.

البته حتی در میان کشورهایی که از شکل واحدی در این زمینه پیروی می‌نمایند نیز از نظر ماهوی تفاوت‌های زیادی به چشم می‌خورد. چنان که ایتالیا و فرانسه رژیم «اشتراک زوجین در دارایی اکتسابی دوران زناشویی» را به عنوان رژیم قانونی برگزیده‌اند، اما رژیم قانونی در آلمان نظام جدایی اموال است و برای برقراری اشتراک طرفین می‌بایست با یکدیگر توافق کنند.

کشورهای سوئد و دانمارک نیز روش ویژه‌ای را در این زمینه به کار گرفته‌اند. چنان که با تفکیک دو مرحله دوران زندگی مشترک و دوران پس از انحلال، اشتراک در دارایی را در حالت اول نفی نموده و در حالت دوم پذیرفته‌اند.

«رژیم‌های اشتراک دارایی» نیز در کشورهای مختلف به طور یکسان تدوین نشده است. بلکه گستره اموال موضوع اشتراک در هر کدام از آن‌ها متفاوت است؛ چنان که در برخی تمامی اموال و در برخی تنها اموال به دست آمده در دوران زندگی مشترک موضوع اشتراک قرار می‌گیرد. در میان همین اموال نیز در بعضی نظام‌های حقوقی استثنائاتی چون اموال به دست آمده از ارث و هبه و یا دارایی‌های فردی به چشم می‌خورد.

۲- نظام مالی حاکم بر خانواده در حقوق ایران

در نظام حقوقی ما، یک رژیم مالی مشخص که حاکم بر روابط زوجین بوده و اصل اولیه حقوق و تکالیف مالی از آن قابل استنباط باشند، تعریف نشده است. اما نمی‌توان گفت که وضعیت مالی طرفین پیش و بعد از ازدواج به طور یکسان است. چرا که برخی حقوق و تکالیف مالی به موجب عقد ازدواج میان طرفین به وجود می‌آید که به نوعی تبیین‌کننده ساختار اقتصادی خانواده در نظام حقوقی ما می‌باشند.

اما این عناصر معمولاً به طور مجرد و بدون لحاظ پیکره کلی نظام مالی خانواده مورد بررسی قرار می‌گیرند. در نتیجه در این نظام حقوقی تاکنون تنها از «روابط مالی طرفین»، سخن گفته شده است که مبتنی بر همین عناصر مجرد پایه‌ریزی شده و لزوماً دارای ارتباط علی و تقابل با یکدیگر نیز نمی‌باشند. این وضعیت در سایر کشورهایی که نظام حقوقی خود را منطبق با نظام حقوقی اسلام تدوین نموده‌اند نیز به چشم می‌خورد (بونومی و استینر^{۱۸}، ۲۰۰۶م: ۲۰۸).

در بررسی نظام مالی حاکم بر خانواده در حقوق ایران، می‌بایست اجزای این نظام را با تفکیک میان دو مرحله مهم «دوران زندگی مشترک» و «دوران پس از انحلال نکاح» بررسی نمود و روابط مالی طرفین را در هر کدام به طور مجزا بررسی کنیم.

۲-۱- رابطه مالی زوجین در دوران زندگی مشترک

به طور معمول تعادل اقتصادی زوجین، بیشتر در دوران پس از انحلال نکاح مورد توجه قرار می‌گیرد، در حالی که این موضوع در طول دوران زندگی مشترک نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است. چه بسا خود، عامل شمار زیادی از اختلافات خانوادگی و حتی جدایی زوجین از یکدیگر قرار گیرد (صدرالاشرفی، خنکدار، شمخانی و یوسفی افراشته^{۱۹}، ۱۳۹۱ش: ۴۰). در نتیجه در این بخش با بیان حقوق و تکالیف مالی زوجین در طول دوران زندگی مشترک، کارآمدی این حقوق و تکالیف را در ایجاد تعادل اقتصادی میان آن‌ها مطرح خواهیم ساخت.

در ابتدا باید ذکر گردد در نظام حقوقی ما، به پیروی از نظام حقوقی اسلام، استقلال دارایی زن و مرد در طول دوران زندگی مشترک نیز همچنان حفظ شده و ازدواج تغییری در این اصل ایجاد نمی‌نماید. اما به موجب این عقد اولاً تعهد به پرداخت نفقه بر عهده مرد مستقر می‌گردد و در ضمن عقد نیز مال معینی طبق توافق طرفین به عنوان مهریه برای زن و به عهده مرد قرار داده می‌شود. علاوه بر این حق بر اخذ اجرت‌المثل انجام امور محوله از سوی شوهر نیز برای زن به رسمیت شناخته شده است که در ادامه به توضیح هر کدام خواهیم پرداخت.

اما در کنار قانون، دیگر منبع مهم و تأثیرگذار حقوق، عرف جامعه، نیز در رابطه با روابط مالی زوجین، دربردارنده قواعد مهم و قابل توجهی است که در تحلیل تعادل اقتصادی زوجین نمی‌بایست از آن غافل ماند. در نتیجه پس از بررسی تکالیف قانونی که عمدتاً خطاب به زوج تدوین شده‌اند، به بررسی تکالیف عرفی که در جهت عکس، غالباً متوجه زوجه می‌باشند، خواهیم پرداخت و با توجه به هر دو، تعادل اقتصادی زوجین را بررسی می‌نماییم.

۲-۱-۱- حقوق و تکالیف قانونی

۲-۱-۱-۱- **تعهد به انفاق:** به موجب ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی در عقد دائم نفقه زن به عهده شوهر است. انفاق تعهدی است که به مقتضای عقد نکاح بر عهده مرد و به سود زن برقرار شده است و تا زمان عدم حصول مانع (نشوز) همچنان برقرار خواهد بود. تعهد به انفاق را مؤثرترین ابزار در کنترل تعادل اقتصادی خانواده می‌دانند. چنان که تصور می‌شود، از آن جایی که وظایف سنتی زن، عموماً وی را در خانه محصور نموده و امکان فعالیت‌های مؤثر اقتصادی را از وی سلب می‌نماید و در مقابل زوج پس از ازدواج با فراغ بال بیشتری توان تحصیل درآمد و سود اقتصادی را داراست، مرد مکلف به تأمین نیازهای مالی همسر خود بوده و حتی این تکلیف بر تمامی تکالیف و دیون مالی وی مقدم می‌باشد.

حدود انفاق: بر اساس فقه اسلامی و به تبع آن قانون مدنی، تأمین نفقه زن در طول زندگی زناشویی بر عهده مرد است. در تحلیل اجزای نفقه توسط فقها و حقوقدانان مشاهده می‌شود که

تمایل زیادی به محدود نمودن دایره نفقه به مایحتاج ضروری وجود دارد و در برشمردن مصادیق آن احتیاط زیادی به خرج داده‌اند. چنان که کوچک‌ترین وسیله تزئینی و اضافی هم‌چون عطریات و لوازم آرایشی و حتی هزینه حمام خارج از منزل نیز از آن استثنا شده است؛ حتی هزینه بیماری‌های صعب‌العلاج زن را نیز از عهده مرد ساقط می‌دانند (نجفی^{۲۰}، بی‌تا: ۳۳۵). این وضعیت نامطلوب آنگاه تشدید می‌شود که بدانیم عده‌ای همین میزان محدود را نیز وارد در ملکیت زن نمی‌دانند و تنها حق انتفاعی از آن برای وی در نظر می‌گیرند (جعفری لنگرودی^{۲۱}، ۱۳۸۶ش: ۱۷۳) و در بهترین حالت با تفکیک میان اموال مصرفی و غیر آن، تنها حکم به مالکیت دسته اول داده‌اند که از ارزش چندانی نیز برخوردار نیست (صفایی و امامی^{۲۲}، ۱۳۸۷ش: ۱۳۳).

در این رابطه ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی (اصلاحی سال ۱۳۸۱) مقرر داشته است: «نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن، از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه‌های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض». علی‌رغم اتخاذ تفسیری وسیع از مفهوم نفقه در این ماده و استفاده از عبارت عامی چون «همه نیازهای متعارف»، در مقام تمثیل مصادیق حق انفاق، آن‌چه بدان اشاره می‌رود تنها حوایج روزمره زن است و «نیاز» به عنوان عنصر اساسی تشخیص مصادیق نفقه، امکان مطالبه ماورای مایحتاج زوجه را سلب می‌نماید. در نتیجه آن‌چه به عنوان نفقه به زن پرداخت می‌شود، به میزان و ترتیبی به وی اعطا می‌شود که او قابلیت پس‌انداز و در نتیجه برنامه‌ریزی مستقل نسبت به آن را نخواهد داشت.

مبنای انفاق: در نظام حقوقی که مبتنی بر استقلال دارایی طرفین می‌باشد، مبنای حقوقی وجود تعهدی مالی و یک‌جانبه هم‌چون تعهد به انفاق می‌بایست روشن گردد. در نگاه اول به نظر می‌رسد که این تکلیف در مقابل تعهد عرفی زن به انجام تکالیف خانه‌داری قرار گرفته است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶ش: ۱۹۳)، اما با توجه به میزان و محدوده نفقه که پیش از این بیان شد، نادرستی این تعبیر آشکار می‌گردد. چرا که اولاً انجام تکالیف خانه‌داری از نظر شرعی و قانونی، وظیفه زن نبوده و حتی در صورت عادت وی به داشتن خدمتکار، هزینه استخدام خدمه نیز داخل در نفقه می‌باشد. در نتیجه تا عدم تحقق عنوان نشوز، ترک فعالیت‌های خانه‌داری، مانع برقراری حق انفاق نخواهد بود. از سوی دیگر لازمه تقابل این دو، تعادل میان ماحصل حق انفاق و ارزش حضور زنان در خانه و انجام فعالیت‌های خانه‌داری است. ارزش اقتصادی اشتغال زنان به خانه‌داری با نظر به کاستن از هزینه‌های زندگی مشترک، بسیار بیشتر از میزان قانونی نفقه است.

در صورتی که زن با صرف همین مقدار انرژی و در همین بازه زمانی که به امور خانه‌داری می‌پردازد، در شغلی مستقل، خارج از خانه فعالیت کند، مسلماً عواید حاصله بسیار بیشتر از تأمین نیازهای اولیه وی خواهد بود. در واقع انفاق فراهم‌کننده آن‌چه زن در نتیجه عدم حضور در اجتماع

از دست می‌دهد، نخواهد بود و جدای از رشد اجتماعی و فکری، از نظر مالی نیز مزایای فعالیت‌های خارج از منزل قابل قیاس با نفقه نیست.

شاید به نظر برسد که برای یافتن مابه‌ازای تکلیف انفاق، بهتر آن است که به عامل مرتفع‌کننده آن توجه نماییم که عدم تمکین زن از مرد (نشوز) می‌باشد. بدین معنا که در صورت امتناع زوجه از انجام تکالیف زوجیت، وی استحقاق دریافت نفقه را از دست خواهد داد. بر اساس فصل هشتم از کتاب دوم قانون مدنی که تکالیف زن و شوهر را در مقابل یکدیگر بیان می‌کند، زن هیچ تکلیف مالی در مقابل همسر خود ندارد و در نتیجه تکالیف زوجیت زن، در وسیع‌ترین معنای خود تنها تکالیف معنوی هم‌چون «حسن معاشرت با همسر» و «معاضدت در تشیید مبنای خانواده» را در بر می‌گیرد. واضح است که نمی‌توان تعهد به انفاق را در مقابل چنین تکالیفی قرار داد. پرداخت مبلغی پول، معادل مایحتاج روزانه زن، نمی‌تواند مابه‌ازای تکالیف معنوی و غیر قابل تقویمی از این دست قرار بگیرد (روشن^{۲۳}، ۱۳۹۰ش: ۱۱۳). چگونه می‌توان تصور نمود که رعایت اموری که شاکله اصلی خانواده وابسته به آن‌هاست، از ارزشی برابر با قیمت خوراک و پوشاک و سایر نیازهای ابتدایی زن برخوردار باشد. از سوی دیگر، این تکالیف معنوی همگی دوجانبه می‌باشند و هم از سوی مرد و هم از سوی زن می‌بایست رعایت شوند و مسلماً نمی‌توانند مبنای تعهد یک‌جانبه مرد به پرداخت نفقه قرار بگیرند.

در نتیجه وابسته نمودن تعهد به انفاق به تمکین زن، از باب برقراری مقارنه و تقابل میان این دو نبوده است، بلکه این ضمانت اجرا برای تأمین انجام این تکالیف مهم که شیرازه زندگی مشترک را تشکیل می‌دهند، تعبیه شده است. امری که به دلیل فقدان ضمانت اجرای مشابه برای مرد به شدت مورد انتقاد است.

از دیگر مبنای قابل تصور برای انفاق که از سوی مشهور فقها مورد توجه قرار گرفته است، قیام به تمکین خاص از سوی زوجه می‌باشد. حتی برخی از فقها، وجوب انفاق زوجه را منوط به تمکین خاص و فراهم آوردن مقدمات استمتاع جنسی مرد از وی دانسته‌اند (بحرانی^{۲۴}، بی‌تا: ج ۲۵، ۹۹) تا بدان جا که بر همین اساس، زوجه صغیره را مستحق نفقه نمی‌دانند (علامه حلی^{۲۵}، ۱۴۱۳ق: ۱۰۹)؛ اما تمکین خاص نیز نمی‌تواند به درستی مبنای برقراری حق انفاق را توضیح دهد. در رد این نظر ابتدائاً باید گفت که هیچ دلیلی مبنی بر تقابل میان تمکین خاص و نفقه وجود ندارد و آیاتی که مستند این حکم شرعی می‌باشند^{۲۶}، به طور عام زوجه را ذی‌حق دانسته‌اند و صرفاً شهرت میان فقها مبنای طرح آن است (نجفی، بی‌تا: ج ۳۱، ص ۳۰۴). علاوه بر این چنان که گروه دیگری از فقها تصریح نموده‌اند، ظاهر ادله انفاق بر وجوب آن به مجرد انعقاد عقد دائم دلالت دارد و نه حصول تمکین خاص زوجه (بحرانی، بی‌تا: ج ۲۵، ۱۰۰؛ عاملی جبعی^{۲۷}، بی‌تا: ج ۱، ص ۵۸۴؛ نجفی، بی‌تا: ج ۳۱، ۳۰۵). از سوی دیگر وجود رابطه علیت میان این دو، برقراری حق حبس برای زوجه در مقابل

دریافت نفقه را اقتضا می‌کند. در حالی که این طور نیست و حق حبس زوجه صرفاً در برابر دریافت مهریه برقرار شده است. علاوه بر این، در صورتی که به واسطه بیماری، کهولت سن و یا غیبت زوجه امکان استمتاع جنسی از وی نباشد، غیر از حالتی که شرایط نشوز جمع شود، وی استحقاق دریافت نفقه را خواهد داشت. لذا هرچند در رابطه با آغاز تعهد به انفاق، اختلاف نظر وجود دارد و برخی آن را منوط به تمکین خاص می‌دانند، اما عدم برقراری آن صرفاً با تحقق نشوز که عنوانی عام‌تر از قطع روابط جنسی است رخ می‌دهد و این قواعد و قرائن نشان‌دهنده عدم وجود رابطه علیت میان آن‌هاست.

و اما برای یافتن بهترین تعبیر در مبنای انفاق همسر، می‌توان به آیه ۳۴ سوره نساء که مستند اصلی این تکلیف شرعی می‌باشد، توجه نمود. این آیه بیان می‌دارد: «الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض و بما انفقوا من اموالهم». از این آیه برداشت‌های مختلفی شده است. از جمله آن که گفته شده این آیه مبین قیمومیت و سرپرستی مردان بر زنان است و آنان را در تأدیب، تعلیم و تدبیر بر همسران‌شان مسلط نموده است (شیخ طبرسی^{۲۸}، بی تا: ج ۳، ۷۹)؛ اما غالب مفسرین معتقدند در این آیه مردان مکلف به قوام بخشیدن، پشتیبانی و تحکیم زندگی همسران‌شان شده‌اند (معرفت^{۲۹}، ۱۳۸۰، ش: ۳) و بر همین اساس هم متعهد به پرداخت نفقه آنان می‌باشند (قرطبی^{۳۰}، بی تا: ج ۵، ۱۶۸؛ قرشی بنایی^{۳۱}، ۱۴۱۲ق: ۵۲). بر اساس هر کدام از این دو برداشت، آنچه در قانون مدنی ما تحت عنوان «ریاست مرد بر خانواده» از آن یاد شده است که برگرفته از بخش ابتدایی این آیه شریفه می‌باشد، مبنایی است برای تعهد مرد به پرداخت نفقه زوجه.

قرار گرفتن مرد در این موقعیت حقوقی، وی را محق به انجام برخی امور و مکلف به تدبیر امور منزل خواهد نمود و در کنار اختیارات وسیعی که برای او فراهم می‌شود (علی‌الخصوص امکان منع زوجه از اشتغال)، تکلیف به تأمین زندگی مادی همسر نیز لازمه قرار گرفتن در این جایگاه است (نجفی، بی تا: ج ۳۱، ص ۳۰۶). در این میان شارع با لحاظ حداقل نیازهای زن و قرار دادن آن به عنوان تکلیف شرعی، آسایش زن را در زندگی مشترک تأمین نموده است. به همین دلیل است که معیار تعیین مبلغ نفقه، حوایج ضروری و روزمره زن می‌باشد.

این تعبیر علاوه بر آن که حائز مبنای قرآنی است، با ماهیت و نحوه پرداخت نفقه نیز همگون است. علاوه بر این روایات گوناگونی وجود دارد که بیانگر تقابل این دو حق و تکلیف می‌باشند. به عنوان مثال روایتی که از پیامبر اکرم نقل شده و در آن به تشریح حقوق زوجین نسبت به یکدیگر پرداخته‌اند: «زنان شما بر شما حقوقی دارند و شما نیز بر آنان حقی دارید. حق شما بر آنان این است که ... بدون اجازه شما کسی را که دوست ندارید به منزل دعوت نکنند ... و حق آن‌ها بر شما این است که خوراک و پوشاک‌شان را تأمین کنید» (ابن شعبه الحرانی^{۳۲}، ۱۳۶۳: ۳۳).

۲-۱-۱-۲- اجرت‌المثل: با اصلاح قانون مدنی در سال ۱۳۸۵، ماده ۳۳۶ این قانون که به مبحث «استیفا» اختصاص دارد، دارای تبصره‌ای بدین شرح گردیده است: «چنان‌چه زوجه کارهایی را که شرعاً بر عهده وی نبوده و عرفاً برای آن کار اجرت‌المثل باشد، به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام گرفته را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید.»

این حق مالی را نمی‌بایست به عنوان یک حق خاص و منحصر به زوجه مورد بررسی قرار داد. چرا که مبنای آن از قواعد عمومی مقررات استیفا نشأت گرفته است و در نتیجه در استفاده از آن، تفاوتی میان زن و مرد نیست و این مصداق خاص تنها از باب تأکید و رفع شبهات، مورد تصریح قرار گرفته است.

۲-۱-۱-۳- مهریه: مهریه یا صداق عبارت است از مالی که در آغاز زندگی مشترک، به حکم قانون، از سوی مرد به زن هدیه داده می‌شود و به مجرد عقد زن مالک آن می‌شود. این حق مالی بلاعوض تا جایی برای قانونگذار از اهمیت برخوردار است که حتی در صورت سکوت طرفین در زمان عقد و یا توافق آن‌ها بر عدم مهریه نیز حق زن از این لحاظ محفوظ خواهد ماند.

به نظر می‌رسد که این حق مالی، دارای منشأیی غیر مادی بوده و از منابع فقهی مهریه (محقق داماد^۳، ۱۳۸۴ش: ۲۲۷) و همین‌طور معنای لغوی صداق برداشت می‌شود که هدف از آن ابراز محبت مرد به همسر خود در آغاز زندگی است و به منظور رفع نیازهای مادی زوجه پیش‌بینی نشده است.

۲-۱-۲- حقوق و تکالیف عرفی

همان‌طور که بیان شد قانونگذار در بخش حقوق و تکالیف زوجین در قانون مدنی، تکالیف مالی را تنها متوجه مردان ساخته و مصداقی برای تکالیف مالی زنان ذکر ننموده است. ظاهری که با توجه به وضعیت مسلط اقتصادی مردان، در ابتدا به نظر خوشایند و منطبق با انصاف می‌رسد، اما از آنجایی که در ارزیابی نظام اقتصادی حاکم بر خانواده نمی‌بایست از یکی از مهم‌ترین منابع حقوق، یعنی «عرف» غافل ماند، با بررسی تکالیف مالی که عرف بر زنان در خانواده بار می‌کند، درمی‌یابیم که با غفلت قانونگذار از برشماری این تکالیف تشبیت‌شده عرفی، مضرات مالی فراوانی برای آنان رقم خورده است؛ چرا که تکالیف قانونی نظام‌مند بوده و با ذکر در قانون دارای مابه‌ازا می‌شوند. چنان‌که در تحلیل نابرابری زن و مرد در ارث و یا دیه، مهم‌ترین علتی که معمولاً ذکر می‌شود، وجود تکالیف مرد به انفاق و سرپرستی خانواده است و در مقابل تکالیف مالی زنان به علت عدم تصریح قانونگذار مورد غفلت و بی‌توجهی قرار می‌گیرد، در حالی که عرف با ضمانت اجراهایی محکم‌تر و مؤثرتر از ضمانت‌های حقوقی به شدت از انجام این تکالیف محافظت می‌کند.

مهم‌ترین این تکالیف عرفی عبارتند از: تعهد به فراهم نمودن جهیزیه در آغاز زندگی مشترک و تعهد به انجام امور خانه‌داری توسط زنان در طول دوران زندگی مشترک.

۱-۲-۱- جهیزیه

در ابتدای زندگی مشترک، در مقابل تعهد مرد به تهیه مسکن مناسب، زن را نیز مکلف به تهیه وسایل ضروری خانه می‌دانند. گستره این وسایل که جهیزیه نامیده می‌شود، مشخص نیست و بر اساس رسم و رسوم موجود در هر کدام از شهرها و مناطق، اقشار مختلف و حتی خانواده‌های دارای فرهنگ‌های گوناگون، متفاوت می‌باشد. اما آنچه در تمامی این‌ها مشترک است وجود این تعهد و در بر گرفتن لوازم ضروری مورد نیاز در خانه است که مسلماً ارزش مالی قابل توجهی را به خود اختصاص خواهد داد. چگونگی اجرای این تکلیف و حتی وجود آن موضوع هیچ کدام از قوانین قرار نگرفته است و تنها در قانون مالیات‌های مستقیم، مصوب ۱۳۴۵ در ماده ۱۱۳ مشاهده می‌شود که اشاره کوتاهی به نام جهیزیه شده است.^{۳۴}

بر اساس سیستم جدایی اموال، در نظام حقوق خانواده ما و ماده ۱۱۱۸ قانون مدنی، علی‌القاعده جهیزیه ملک زن محسوب شده و در نتیجه وی توانایی انجام تصرفات دلخواه را در آن خواهد داشت و این تصرف آزادانه را مصداق نگاه مترقی حقوق ما نسبت به حقوق زنان و اعطای استقلال به آن‌ها دانسته‌اند (صفایی و امامی، ۱۳۸۷ش: ۱۳۰). اما با توجه به ماهیت جهیزیه و آنچه در واقع روی می‌دهد، این تعبیر متکی به ظاهر را نمی‌توان پذیرفت. اجزای جهیزیه شامل وسایل خانه است که در خانواده، توسط تمامی اعضا، مورد استفاده قرار می‌گیرد و اصلاً استفاده اختصاصی و تصرف مستقل در این اموال معنایی نداشته و با ماهیت این نهاد عرفی نیز کاملاً مغایر است.

با توجه به استهلاک‌پذیری این اموال باید گفت آنچه در واقع اتفاق می‌افتد آن است که این اموال پس از تهیه از سوی زن، به خانواده اختصاص داده خواهد شد و متعلق به هر دو زوجین خواهد بود. جدای از آن که این نهاد حقوقی تعهد قانونی مرد به تهیه وسایل اولیه و ضروری مورد نیاز زن را تا حد قابل توجهی مرتفع می‌سازد، مرد نیز خود از این اموال بهره کامل می‌برد؛ هرچند از نظر حقوقی مالکیت زن بر این اموال همچنان حفظ خواهد شد. به همین جهت کسانی که بر این امر تأکید دارند که برای شوهر نسبت به جهیزیه صرفاً حق انتفاعی ایجاد می‌شود و زن می‌تواند این اموال را بفروشد و یا به خانه پدری بازگرداند، بلافاصله تصریح می‌نمایند که هر کدام از این رفتارها مخالف با اخلاق و هدف از این نهاد بوده و تصمیم زن به استفاده از اختیارهای قانونی خود را نشانه سستی خانواده و ایجاد رخنه در همبستگی اعضا می‌دانند (کاتوزیان^{۳۵}، ۱۳۸۵ش: ۱۱۹).

در فرض جدایی زن و مرد نیز از آنجایی که انجام این تعهد عرفی از سوی قانونگذار مدیریت نشده و هیچ ساز و کار قانونی برای ثبت جزئیات جهیزیه وجود ندارد، در غالب موارد اثبات این اجزا

و باز پس گرفتن آن‌ها امری بسیار دشوار است (کاتوزیان، ۱۳۸۵ ش: ۱۲۱ و ۱۲۲)، در حالی که حفظ مالکیت اختصاصی زوجه نسبت به این اموال، اقتضای آن را دارد که نه تنها تمامی اموال تهیه شده به وی باز پس داده شوند، بلکه اجرت استفاده همسر و فرزندان از این اموال نیز قابل مطالبه باشد. آثاری که با توجه به کارکرد این نهاد عرفی و وضعیت اجتماعی و فرهنگی ما به هیچ عنوان قابل پذیرش نیست.

۲-۱-۲-۲- انجام امور خانه‌داری: در جامعه ما زنان به طور سنتی عهده‌دار امور مربوط به خانه‌داری و نگهداری فرزندان محسوب می‌شوند. بدین ترتیب که در ساختار هر خانواده، یک تقسیم وظایف از پیش موجود، مقرر می‌دارد که انجام امور خارج از منزل به عهده مرد و انجام امور خانه‌داری بر عهده زن قرار خواهد گرفت. قوت این عرف تثبیت شده به حدی است که حتی زنان شاغل را نیز تا حد زیادی با امور خانه‌داری درگیر و آنان را موظف به تنظیم وضعیت کلی خانه می‌سازد. این نحوه مشارکت و تقسیم وظایف مسلماً به خودی خود واجد هیچ ایرادی نبوده و با توجه به انطباق آن با عرف موجود در جامعه، مورد رضایت طرفین نیز به نظر می‌رسد، اما آن‌چه در این میان می‌بایست مورد توجه قرار بگیرد و به نظر مغفول مانده است، ارزش مالی انجام امور خانه‌داری است، چنان که بر اساس آن می‌توان، این تعهد عرفی را یک تعهد مالی تلقی نمود. این امر با محاسبه هزینه نگهداری کودکان و نظافت منزل و مانند این‌ها توسط افراد متخصص به سادگی قابل دریافت است.

در واقع مشکل اساسی که گاهاً موجبات نارضایتی زنانی را فراهم می‌سازد که حتی با میل و رغبت خود به انجام این امور تن می‌دهند، آن است که آیا در ازای انجام این امور که مسلماً از ارزش بسیار بالایی مادی برخوردار بوده و علاوه بر آن فرصت اشتغال جدی و کسب درآمد را نیز از آنان سلب می‌نماید، مابه‌ازای مناسبی دریافت می‌کنند یا خیر؟ چنان که پیشتر بیان شد، حق انفاق بدون در نظر گرفتن این تکلیف عرفی و بدون تناسب با آن وضع شده است و در نتیجه نمی‌تواند مابه‌ازای مناسب را در اختیار ما قرار دهد. مهریه نیز با هدفی متفاوت مورد نظر شارع قرار گرفته است.

در این میان تنها اجرت‌المثل موضوع ماده ۳۳۶ قانون مدنی است که به طور خاص با هدف ایجاد مابه‌ازای مناسب برای امور یاد شده از سوی قانونگذار وضع شده است. اما این راه‌حل خود دارای قیود و ایرادات فراوانی است (توضیح آن در ادامه خواهد آمد) و در عمل نمی‌تواند تعادل اقتصادی مد نظر ما را محقق سازد.

در نتیجه بایست گفته شود که انجام امور خانه‌داری، بدون آن‌که از وظایف قانونی زنان باشد، به طور عرفی بر آنان تحمیل گردیده و این عدم توجه قانونگذار به عرف و تکالیف ناشی از آن، موجبات

نادیده گرفته شدن کارایی اقتصادی این تکلیف و در نتیجه فقدان مابه‌ازای مناسب برای این فعالیت‌ها را فراهم ساخته است.

با توجه به مجموعه آنچه بیان شد، می‌توان یک ارزیابی کلی از وضعیت روابط مالی زوجین در نظام حقوقی ایران ارائه داد. تعهد به انفاق مهم‌ترین عنصر در روابط مالی زوجین محسوب می‌شود. هرچند با اتخاذ مبنای حقوقی یاد شده، تناسب وجود و میزان تعهد به انفاق آشکار شده و همچنین فواید بسیار زیاد دیگری نیز بر این سیستم مترتب است (روشن، ۱۳۹۰ ش: ۱۰۶)، اما به نظر می‌رسد در جامعه امروز، ادامه به‌کارگیری این سیستم به عنوان تنها مدل اقتصادی حاکم بر خانواده، روابط خانوادگی را با مشکلاتی مواجه نموده است. جدای از ایرادات مربوط به محدوده و تعریف انفاق که در جای خود بیان شد، به نظر می‌رسد که این سیستم در کامل‌ترین و مطلوب‌ترین شکل خود نیز با تحولات اجتماعی عصر حاضر هم‌خوانی ندارد.

حقیقت امر آن است که تعهد به انفاق متناسب با روحیات جامعه‌ای است که در آن زنان از موقعیت اجتماعی و اقتصادی مناسبی برخوردار نبوده و بازار کار در انحصار مردان قرار گرفته است. در چنین جامعه‌ای است که شارع ترتیبی را اتخاذ می‌نماید تا زن (که در واقع مستحق چیزی از دارایی شوهر خود نمی‌باشد) پس از ازدواج در تأمین معاش خود به تکلف نیفتاده و شوهر را مجبور به تهیه مایحتاج متناسب با شأن وی می‌سازد. در این جامعه مفهوم خانواده حول محور مرد می‌گردد و زن - به تبع پایگاه اجتماعی خود در گذشته - دارای نقشی تابع و تکمیلی است که می‌بایست بدون ایفای نقشی فعال در زندگی مشترک، زندگی وی را تأمین نمود. اما طبیعی است که با تحول نظام اجتماعی و به تبع آن ساختار خانواده، می‌بایست مقررات حقوقی مربوط به حقوق خانواده را نیز متحول نمود؛ امری که در اکثر نظام‌های حقوقی دنیا نیز مشاهده می‌شود.

امروزه ارزش «برابری میان زن و مرد»، مبنای اصلی تعهد به انفاق یعنی ریاست مرد بر خانواده را دچار تحول می‌نماید. این ارزش‌ها که هم‌سو با توصیف کرامت ذاتی انسان در قرآن کریم (روشن، ۱۳۹۰: ۳) قرار گرفته‌اند، حتی قانونگذار و رویه قضایی را نیز به دنبال خود کشانده است؛ چنان که می‌توان گفت یکی از اصول بنیادین حقوق امروز ما، برابری زن و مرد است و این اصل مفهوم ریاست مرد در خانواده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در این تقابل آنچه مشاهده می‌شود، انصراف قانونگذار از برخی آثار ریاست مرد به نفع حفظ برابری زن و مرد است. چنان که در تلاش‌های انجام شده در قانون حمایت خانواده نشانه‌هایی از آن را مشاهده می‌نماییم. با وجود این که در قانون مدنی تنها از امکان منع شوهر از اشتغال همسر خود یاد شده است، قانون حمایت خانواده به صراحت آن را به شغل شوهر نیز تسری می‌دهد^{۳۶} و منع شوهر را نیز با افزودن این قید که می‌بایست از طریق حکم قضایی دادگاه پیگیری و انجام شود، از حق شخصی مرد به یک تدبیر برای حفظ مصلحت خانواده تبدیل می‌کند (روشن، ۱۳۹۰ ش: ۱۵۶). همچنین است اصلاح قانون مدنی در رابطه با حق طلاق

برای مرد. هم‌چنین تعهد به سکونت مشترک را نیز از قواعد مربوط به نظم عمومی دانسته‌اند و نه یک حق شخصی و مبتنی بر ریاست مرد بر خانواده که وظیفه تأمین مسکن مناسب و درخور شأن همسر را نیز برای مرد ایجاد می‌نماید (کاتوزیان، ۱۳۸۵ش: ۱۲۶).

به عبارت دیگر اقتضائات جامعه امروز، دیگر ریاست مرد بر خانواده را چونان گذشته پذیرا نیست و در نتیجه برای هم‌سو گشتن قوانین با وضعیت اجتماعی موجود ناگزیر از کاستن آثار این ریاست بر خانواده شده‌ایم. در نتیجه انتظار می‌رود که با تحول این مفهوم، تعهد به انفاق نیز مبنای اصلی خود را متزلزل بیابد و در پیکره خانواده امروز با توجه به نقش هر کدام از زن و مرد، از جایگاه مناسبی برخوردار نباشد.

در جامعه‌ای که خانواده از همان ابتدا بر پایه دو رکن هم‌طراز زن و مرد بنیان می‌گیرد و هیچ کدام زیرمجموعه دیگری قرار نمی‌گیرند، این تعهد یک‌جانبه به پرداخت مبلغی پول به زن از جهات بسیاری با ساختار خانواده ناهماهنگ به نظر می‌رسد. در اکثر خانواده‌های ایرانی به طور سنتی زنان - با وجود توانایی انجام فعالیت مستقل اقتصادی در خارج از منزل - به امور خانه‌داری پرداخته و مردان به فعالیت‌های خارج از منزل مشغول هستند و انتظار می‌رود که در نتیجه این همکاری، دارای منافع اقتصادی نسبتاً برابر باشند. در حالی که برآیند این همکاری برای مردان درآمد و سرمایه‌ای قابل توجه است که بخش اندکی از آن که نفقه را تشکیل می‌دهد، سهم زن می‌شود. مبلغی ناچیز که نمی‌تواند زن را در دارایی همسر خود شریک کند و نشانگر وابستگی و تأثیرگذاری فعالیت‌های هر کدام بر دیگری باشد. در یک خانواده منسجم، ایده‌آل آن است که زن و مرد که ارکان اساسی تشکیل‌دهنده خانواده هستند، به عنوان شریک زندگی یکدیگر، در امور مالی نیز دارای منافع مشترک و هم‌سو باشند، اما سیستم انفاق این وحدت را فراهم نمی‌نماید.

کاستی‌های مقررات مربوط به انفاق و هم‌چنین تکلیف عرفی زنان به انجام امور خانه‌داری، قانونگذار را وادار نمود که در سال ۱۳۸۵ تبصره‌ای به شرح یاد شده به ماده ۳۳۶ بیفزاید؛ تبصره‌ای که تنها بر چهره ویژه‌ای از مصادیق اصل ماده تأکید می‌نماید و نسبت به آن ویژگی خاصی ندارد. چنان که می‌توان آن را در مورد مرد نیز اعمال نمود.

اما تصریح این تبصره بر امکان دریافت اجرت‌المثل اعمال خود در منزل، مشکلات پیش‌گفته را مرتفع نمی‌سازد؛ چرا که نامناسب بودن مبلغ انفاق را ما بدین صورت تشریح نمودیم که در عصر حاضر که حضور زنان در عرصه اجتماع به راحتی امکان‌پذیر شده است، حضور مستمر در خانه و پرداختن به امور خانه‌داری آنان را از منافع اقتصادی قابل توجهی بی‌بهره می‌سازد. در نتیجه انجام امور خانه‌داری نه فقط از باب مالیت داشتن خود آن‌ها موجد حق اقتصادی برای زنان است، بلکه آن‌چه می‌بایست بیشتر مورد توجه قرار بگیرد، محروم ساختن آنان از دیگر فعالیت‌های مطلوب اقتصادی است؛ محرومیتی که نتیجه مستقیم آن فراغ بال همسر در پرداختن به شغل خود و کسب

درآمد می‌باشد. در نتیجه زن جامعه امروز را نمی‌توان نسبت به دارایی همسر خود بیگانه تصور نمود و با اختصاص درآمد مرد به خود وی، تنها زن را مستحق هزینه خوراک و پوشاک از دارایی شوهر دانست که این موضوع در رابطه با درآمد حاصل از فعالیت اقتصادی زنان شاغل نیز صادق است. در نتیجه نقص موجود در سیستم انفاق تنها مربوط به انجام امور خانه‌داری نمی‌باشد که قابلیت تقویم و محاسبه را دارا هستند؛ بلکه صرف حضور زن در خانه و زندگی مشترک، نقشی قابل توجه در تحصیل دارایی همسر ایفا می‌نماید که به نظر ما این نقش می‌بایست مورد توجه قرار گرفته و منشاء جایگاه اقتصادی مستقلی برای زن در چارچوب خانواده قرار بگیرد که این مقررره هیچ کمکی در این باب نمی‌نماید.

حتی در رابطه با آن بخش از اقدامات زوجه در منزل که دارای ارزش مادی است و قابل تقویم می‌باشد نیز، توسل به قواعد عمومی استیفا، راهکار چندان مناسبی به نظر نمی‌رسد. نظام خانواده به دلیل دارا بودن اقتضائات ویژه، تدابیر ویژه‌ای را نیز طلب می‌کند. به عنوان مثال نحوه اثبات انجام تکالیف خانه‌داری و تقویم ارزش آن‌ها در برابر دادگاه و طی نمودن تشریفات آیین دادرسی و... در نظام اجتماعی ما حداقل در طول دوران زندگی مشترک مرسوم نبوده و غیرقابل پذیرش و اجراست. از همین روست که پس از گذشت چندین سال از تصویب این مقررره، هم‌چنان عرف با به عمل درآوردن این مقررره نامأنوس است.

علاوه بر این، ایراد دیگری که می‌توان بر این تبصره وارد دانست آن است که کارهای انجام شده از سوی زن در صورتی که در چارچوب خانواده قرار بگیرد، برای مجموعه خانواده و از جمله خود وی انجام می‌شود. امکان مطالبه اجرت‌المثل این اعمال از شوهر، چیزی به جز جدا دانستن زن از چارچوب خانواده و قرار دادن مرد در رأس این نهاد نمی‌باشد. تصویر ترسیم شده توسط این تبصره از «نهاد خانواده» کاملاً مغایر با اهداف قانون و هم‌چنین طرفین، از تشکیل خانواده و زندگی مشترک است.

و اما عنصر قانونی سوم، مهریه است. با وجود آن که بر خلاف دو ساز و کاری که قبلاً بیان شدند، در تدوین مقررات مهریه قانونگذار به هیچ وجه نظر به تعدیل وضعیت اقتصادی طرفین نداشته و مهریه با توجه به خاستگاه ابتدایی خود، به عنوان هدیه‌ای از سوی مرد به زن و برای حفظ احترام و ارزش زن پرداخت می‌شود، در عمل شاهد آن هستیم که خانواده‌ها در جهت تأمین وضعیت اقتصادی زوجه، بیشترین استفاده را از این نهاد می‌برند؛ چرا که نحوه تدوین مقررات مهریه و تفوق آن بر سایر دیون و امکان مطالبه و اجرای فوری که آن را تا حد زیادی به دارایی بالفعل نزدیک می‌سازد، مطلوب‌ترین روش برای رسیدن به تعادل اقتصادی میان زن و مرد محسوب می‌شود.

این نگرش و نحوه استفاده، نهاد مهریه را از کارکرد اصلی خود دور ساخته و این خروج از مجرای اصلی خود، منشاء بسیاری از مشکلات اجتماعی قرار گرفته است. برای حل این معضلات نیز بعضاً

بدون توجه به ریشه اصلی آن‌ها اقداماتی انجام می‌گیرد که با روح قانون و هدف اصلی این نهاد مغایرت دارد و بر مشکلات می‌افزاید.

اما استفاده از این نهاد بدین منظور جدای از آن‌که با فلسفه آن در تضاد است، اهداف مورد نظر ما را نیز محقق نمی‌سازد. چرا که در مهریه علی‌القاعده، هیچ محدوده‌ای برای تعیین مبلغ وجود ندارد. در نتیجه وصول تعادل اقتصادی میان طرفین با توسل به مهریه در بهترین حالت خود احتمالی است. وضعیت عملی نیز نشان‌دهنده استفاده از این ابزار برای مدیریت نحوه جدایی طرفین است و به نظر می‌رسد که ایجاد تعادل در دوران زندگی مشترک از این مجرا به راحتی امکان‌پذیر نیست.

با توجه به مجموع آن‌چه بیان شد، به نظر می‌رسد هیچ کدام از این حقوق نمی‌توانند گسستی را که در نتیجه تحمیل سیستم جدایی اموال، در دارایی طرفین ایجاد می‌شود، جبران نماید؛ چرا که متناسب با هدف ازدواج و تشکیل خانواده، انتظار می‌رود که بر دارایی اعضای اصلی خانواده یعنی زن و شوهر تعادل اقتصادی حاکم باشد؛ به گونه‌ای که بتوان آنان را به صورت یک واحد مستقل اجتماعی لحاظ کرد که در امور اقتصادی نیز دارای اهداف کاملاً مشترک و هم‌سو می‌باشند؛ اما پایه سیستم جدایی اموال این هم‌سویی را به هم می‌ریزد و ایجاد حقوق اقتصادی محدود نیز نمی‌تواند این گسستگی را جبران نماید. در نتیجه قانونگذار می‌بایست با مداخله تقنینی، نه فقط از طریق شناسایی حقوق قابل مطالبه، بلکه از راه وضع حکمی قانونی، تدبیری اندیشیده و در جهت حفظ تعادل اقتصادی زوجین «در طول زندگی مشترک» اقدام نماید.

۲-۲- رابطه مالی زوجین پس از انحلال نکاح

اما ایراد مربوط به عدم تعادل اقتصادی زوجین تنها مربوط به دوران زندگی مشترک نبوده و به تبع به دوران پس از انحلال نیز سرایت می‌نماید که در این حالت وضعیت به مراتب دشوارتری را به طور خاص برای زن ایجاد می‌نماید. حقوق مالی تعبیه شده برای طرفین در صورت انحلال نیز در رفع این عدم تعادل اقتصادی کارآمد نیست. در ادامه به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت:

۲-۲-۱- اجرت‌المثل و نخله: چنان که پیش از این نیز گفته شد، استقلال دارایی افراد در طول دوران زندگی مشترک، حاصل دستاوردهای هر کدام را دور از دسترس دیگری قرار داده و علی‌القاعده به موجب طلاق چیزی از این دارایی نصیب طرف مقابل نخواهد شد، اما از آنجایی که این وضعیت، موجبات دشواری بسیاری را در زندگی زنان مطلقه ایجاد می‌نمود، در سال ۷۰، به موجب تبصره ۶ ماده واحده مربوط به طلاق، پرداخت مبالغی به زن در فرض خاصی طلاق را مقرر نمود. این پرداخت در دو قالب اجرت‌المثل و نخله پیش‌بینی شده است.

شرایط لازم برای دریافت اجرت‌المثل که مابه‌ازای کارهای انجام شده در منزل شوهر قرار می‌گیرد، عبارت است از:

- ۱- درخواست زوجه؛
- ۲- کارهایی که شرعاً تکلیف زوجه نبوده باشد و این قبیل کارها به دستور زوج و با عدم قصد تبرع انجام شده باشد؛
- ۳- عدم تصالح؛
- ۴- عدم پیش‌بینی شروطی در خصوص امور مالی اعم از آن که این شروط در ضمن عقد یا خارج از آن بوده باشند؛
- ۵- طلاق به درخواست زوجه نباشد؛

۶- طلاق ناشی از تخلف زن از وظایف همسری یا سوء‌اخلاق و رفتار وی نباشد.
در بند الف این ماده آمده است: «چنانچه زوجه کارهایی را که شرعاً به عهده وی نبوده به دستور شوهر و با عدم قصد تبرع انجام داده باشد و برای دادگاه نیز ثابت شود، دادگاه اجرت‌المثل کارهای انجام شده را محاسبه و به پرداخت آن حکم می‌نماید.»

در بند ب نیز پیش‌بینی شده است: «در غیر مورد بند الف، یعنی در صورتی که زن نتواند اجرت‌المثل کارهای خود را به دست آورد، با توجه به سنوات زندگی مشترک و نوع کارهایی که زوجه در خانه شوهر انجام داده و وسع مالی زوج، دادگاه مبلغی از باب بخشش (نحله) برای زوجه تعیین می‌نماید.»

چنان که مشاهده می‌شود در این تبصره دو موضوع مستقل اجرت‌المثل و نحله در کنار یکدیگر مطرح شده‌اند که البته هیچ کدام در ایجاد تعادل اقتصادی مطلوب میان طرفین پس از انحلال نکاح، راهگشا نمی‌باشند.

در رابطه با اجرت‌المثل موضوع این تبصره، تمامی ایراداتی که در خصوص دریافت اجرت‌المثل در طول دوران زندگی مشترک ذکر شد، هم‌چون دشواری اثبات اعمال انجام شده در طول دوران زندگی مشترک و نحوه ارزیابی مالی آنان و... هم‌چنان مشاهده می‌گردد.

دیگر آن که شرایط حصول آن به قدری دشوار است که تنها در مواردی بسیار نادر تمامی این شرایط قابل جمع خواهند بود. مخصوصاً تقاضای طلاق از جانب مرد و عدم حصول نشوز (که با توجه به تعابیر عامی که از تمکین وجود دارد در شرایط پیش از طلاق معمولاً اتفاق می‌افتد) شرایطی هستند که اکثر زنان را از دستیابی به این حقوق محروم می‌سازد.

در رابطه با نحله نیز جدای از آن که ابهام موجود در رابطه با نحوه و میزان این ارزیابی مورد انتقاد است، عنوان این پرداخت که بخشش و هبه مرد به زن تلقی می‌شود، نیز چندان مطلوب نمی‌باشد؛ چرا که پیش از این بیان شد که تعادل اقتصادی حق مسلم زوجه در طول زندگی مشترک و

هم‌چنین پایان آن است و عدالت اقتضا می‌کند که حداقل در رابطه با اموال به دست آمده در طول دوران زندگی مشترک، برای زوجه سهم قابل توجهی قائل شد؛ امری که با بنیان حقوقی نحله کاملاً مغایرت دارد.

نکته دیگری که توجه به آن ضروری می‌نماید، عدم وجود مقررات یکسان برای مردان در فرض مشابه است. هرچند جدایی طرفین معمولاً برای زوجه وضعیت نامساعدی را ایجاد می‌نماید و این واقعیت عملی، قانونگذار را به سمت تصویب این تبصره سوق داده است، اما از نظر حقوقی تفاوتی نمی‌نماید که وضعیت نامساعد برای کدام یک از زوجین حاصل می‌گردد. فرض استفاده زن از وجود همسر خود و تحصیل دارایی قابل توجه در طول دوران زندگی مشترک را نیز نباید از نظر دور داشت. حداقل بر اساس فلسفه وجودی این ماده در صورتی که در موجبات تقاضای طلاق نتوان تقصیری را به مرد نسبت داد، وی می‌تواند مستحق قسمتی از دارایی زوجه قلمداد شود.

۲-۲-۲- ارث: در صورت انحلال زندگی مشترک به واسطه فوت یکی از طرفین، قانونگذار ابزار مهم دیگری را به کار می‌گیرد تا در جریان توزیع ثروت بازمانده از متوفی، سهمی نیز برای همسر وی در نظر گرفته شود. سهم‌الارث زوج و زوجه، در هر حال بدون هیچ گونه مانعی پرداخت می‌گردد و هیچ کدام از خویشان نسبی مانع توارث آنان از یکدیگر نمی‌باشند. تنها وجود فرزندان سهم زوج و زوجه را از حد اعلی به حد ادنی، تنزل می‌بخشد.

یکی دیگر از مصادیق مهم عدم تعادل اقتصادی وضعیت زوجین پس از انحلال زندگی مشترک، در لابه‌لای مقررات ارثی رخ می‌نماید؛ چرا که با وجود آن‌که سهم‌الارث شوهر با فروش نصف و ربع برقرار شده است، سهم‌الارث زوجه با میزان ربع و ثمن، مقدار بالنسبه ناچیزی از دارایی متوفی را شامل می‌گردد. این سهم ناچیز در کنار دشواری وصول قسمتی از سهم‌الارث (زمین و املاک که الزاماً زوجه از قیمت آن‌ها حق استفاده خواهد داشت)، زوجه را با وضعیت دشواری روبه‌رو می‌سازد که به واقع مستحق آن نیست.

هم‌چنین عدم برابری زوج و زوجه در رابطه با رد مازاد بر فرض خود، در صورتی که هر کدام وارث منحصر به فرد دیگری باشند، وضعیت نامطلوب پیش‌گفته را تشدید می‌نماید.

در نتیجه عدم تعادل اقتصادی زوجین، نه تنها در دوران زندگی مشترک، بلکه پس از انحلال این رابطه بر اساس فوت و یا طلاق نیز همچنان مشاهده می‌شود و راهکارهای حقوقی قانونگذار در توزیع ثروت خانواده میان اعضای آن، در ایجاد یک وضعیت برابر و عادلانه میان زوج و زوجه، ناکام مانده است.

با توجه به مجموع آنچه بیان شد، ایراد اساسی قابل طرح در خصوص نظام مالی حاکم بر خانواده در حقوق ایران، وجود سیستم جدایی اموال زوجین از یکدیگر است که در اکثر موارد به عدم تعادل اقتصادی یکی از طرفین منجر می‌شود.

هنگامی که بحث از عدم تعادل اقتصادی زوجین به میان می‌آید، آنچه ابتدائاً به ذهن متبادر می‌شود، قرار گرفتن زنان در موقعیت اقتصادی ضعیف‌تر نسبت به مردان است. این تبادر ذهنی به دلیل غلبه این مصداق از عدم تعادل در ساختار حقوقی مورد بحث است، اما لازم به ذکر است که هدف این پژوهش اختصاص بحث به زنان خانه‌دار و حتی انحصار آن به زنان نیز نمی‌باشد؛ چراکه امکان حصول این وضعیت نامطلوب در سایر اشکال زندگی مشترک نیز تا حد زیادی وجود دارد و به سادگی می‌توان حالت عکس را نیز تصور نمود که از دید ما مسلماً این مصداق نیز مطلوب و قابل قبول نبوده و حتی می‌توان گفت که با توجه به قاطعیت مقررات انفاق زوجه، مشکل جدی‌تری نیز محسوب می‌شود.

در باب نظریه‌پردازی در حوزه حقوق خانواده آنچه بیش از همه خودنمایی می‌کند، فقدان مباحث پایه‌ای در رابطه با اصول کلی حاکم بر حقوق خانواده امروز و نهادهای موجود در این حوزه حقوقی است؛ اصولی که به نظر می‌رسد با مطالعه جامع مقررات این حوزه و با استفاده از روش استقرا، قابل دریافت است و در اصلاح و تغییر نهادهای این حوزه ما را یاری خواهد نمود. یکی از این اصول را می‌توان «جامعه‌گرایی» قانونگذار در حوزه حقوق خانواده و پرهیز از به‌کارگیری اندیشه‌های فردگرایانه در توجه به مصالح فردی اعضای جامعه دانست. توضیح مطلب آن که قانونگذار تلاش می‌نماید تا مصالح خانواده به عنوان یک جامعه کوچک بر مصلحت تک‌تک افراد مقدم دانسته شود. وضعیت ایده‌آل در نظر قانونگذار آن است که فردیت اعضا در کلیت خانواده کمرنگ شده و منافع این کل در نظر افراد تشکیل‌دهنده آن برتر از مصالح شخصی آنان باشد. این مصلحت در رابطه با زن و شوهر که بنیان‌گذاران این اجتماع کوچک هستند، در پیکره مقررات گوناگونی تعبیه و اعمال شده است. از جمله می‌توان به ریاست مرد بر خانواده، امکان محدود نمودن اشتغال طرفین بر اساس مصالح خانواده و تصمیم‌گیری در رابطه با حضانت فرزند بر اساس مصلحت اشاره نمود، اما در مقابل مشاهده می‌شود که نظام مالی حاکم بر خانواده، نظام استقلال‌داری افراد است که مبتنی بر اندیشه‌های فردگرایانه بوده و متناسب با نهادهایی است که بر این مبنا تشکیل شده‌اند. مانند نهادهای مکمل ازدواج سنتی که در اکثر نظام‌های حقوقی در دهه‌های اخیر مورد شناسایی قانونگذار قرار گرفته‌اند و نمونه آن در نظام حقوقی ما به عنوان عقد موقت شناخته شده است. از آنجایی که این‌گونه نهادها به شکل‌گیری یک خانواده باثبات و بادوام منجر نشده و افراد بیشتر جهت رفع نیازهای جنسی خود در کوتاه‌مدت به آن‌ها روی می‌آورند، نیازی به اشتراک در دارایی و وحدت طرفین در رابطه با دستاوردهای مالی‌شان مشاهده نمی‌شود. چنان که منطبق با این زیربنا، عقد موقت نیز موجد آثاری چون ارث و انفاق نیست.

اما هدف اولیه و بنیان تشکیل‌دهنده نکاح دائم که ایجاد یک خانواده منسجم و باثبات می‌باشد، در تقابل با فردمحوری و استقلال‌داری افراد قرار می‌گیرد و در نتیجه عدم تفکیک این دو شیوه از

زندگی مشترک و اصول مبنایی حاکم بر آن‌ها، در تشخیص آثار متناسب برای هر کدام دچار مشکل خواهیم شد.

عدم شناسایی اصول بنیادین حاکم بر نهادهای زناشویی، بعضاً به تعبیری نادرست و قیاس‌هایی غیرمنطقی نیز منجر می‌گردد؛ چنان که به عنوان مثال برخی با مثال زدن نهادی چون «قرارداد مدنی زندگی مشترک»^{۳۷} در حقوق فرانسه، در جهت اثبات کارایی نظام جدایی اموال زوجین تلاش نموده و به‌کارگیری این رژیم مالی در این نهاد جدید را نشانه رغبت حقوقدانان روشنفکر این نظام حقوقی به سمت سیستم از پیش موجود در نظام حقوقی ما می‌دانند (محمدی^{۳۸}، ۱۳۸۳: ۱) و در نتیجه مدعی برتری این رژیم مالی می‌گردند. در حالی که این قیاس اصولاً ناصحیح مبتنی بر دو موضوع کاملاً متفاوت است؛ چرا که در یک سو، نهادی قرار می‌گیرد که یکی از اصول تشکیل‌دهنده آن استقلال طرفین و حفظ هویت فردی آنان است و به مقتضای این بنیاد، نظام جدایی اموال در آن نهاد قابل پذیرش است؛ چنان که در رابطه با عقد موقت در نظام حقوقی ما نیز همین طور است، اما سوی دیگر این مقایسه، نکاح دائم با کارکرد اجتماعی و حقوقی کاملاً متفاوت قرار گرفته و به سادگی پذیرای این جدایی و استقلال نمی‌باشد.

در نتیجه آن‌چه در این میان می‌تواند تا حد زیادی راهگشا بوده و مشکلات ذکر شده را برطرف نماید، توجه به مقتضای نکاح دائم است. بدین معنا که زندگی مشترک زوجین، اقتضای ایجاد یک «دارایی مشترک» در میان آن‌ها را نیز ایجاد می‌نماید. این امر به معنای حذف مالکیت شخصی و فردی طرفین زندگی مشترک نیست، بلکه قانونگذار با خلق یک «دارایی سوم» در کنار دارایی شخصی طرفین، امکان قرار گرفتن دستاوردهای دوران زندگی مشترک از سوی هر کدام از طرفین را - که مسلماً وجود دیگری نیز در آن مؤثر بوده است - در این دارایی سوم فراهم نماید و از این طریق تعادل اقتصادی طرفین را هم در طول دوران زندگی مشترک و هم پس از آن تأمین و تضمین کند. عملکرد این سیستم می‌تواند بدین ترتیب باشد که از تاریخ ازدواج، بدون برقراری هرگونه تفاوت میان زن و مرد، هر کدام از آن‌ها را شریک در دارایی‌های تحصیل شده توسط دیگری در طول دوران زندگی مشترک بدانند. این سیستم دارایی مستقل و منحصر به فرد هر کدام از طرفین را نیز نفی نمی‌نماید و هر کدام از آن‌ها می‌توانند در عین حال دارای اموال اختصاصی نیز باشند. چنان که اموال پیش از ازدواج و یا اموال به دست آمده در نتیجه ارث یا هبه توسط هر کدام از طرفین که مسلماً دیگری در تحصیل آن نقشی نداشته است، ملک شخصی فرد و جزیی از دارایی مستقل او خواهد بود. تصرف در این بخش از اموال به طور مستقل توسط مالک آن‌ها انجام شده و نیازی به اجازه دیگری ندارد، اما مداخله در دارایی مشترک نیازمند رضایت هر دو طرف است که تأمین‌کننده قدرت تصمیم‌گیری طرفین و حضور فعال آن‌ها در عرصه اقتصاد خانواده می‌باشد. در نتیجه در زمان جدایی

طرفین، به موجب طلاق و یا فوت نیز، سهم هر کدام از تلاش‌های خود در طول زندگی مشترک محفوظ خواهد ماند.

در رابطه با مبنای حقوقی این اشتراک نیز باید گفت که با توجه به طبع و مقتضیات زندگی مشترک، حضور هر کدام از زن و مرد در خانواده، بخش قابل توجهی از نیازهای طرف مقابل را تأمین می‌نماید که این امر نقش مهمی در انجام فعالیت‌های دیگری خواهد داشت. به گونه‌ای که نمی‌توان دارایی تحصیل شده از سوی هر کدام از طرفین را تنها حاصل فعالیت‌های شخصی وی دانست. در نتیجه اشتراک در دستاوردهای دیگری، مابه‌ازای حضور و فعالیت شخص در «زندگی خانوادگی» خواهد بود.

باید توجه داشت که نظام حقوقی ما با مفهوم اشتراک چندان هم بیگانه نیست. بنا بر آن چه در ماده واحده اصلاح مقررات طلاق مصوب ۱۳۷۱ مقرر شده است و هم‌چنین در قباله‌نامه‌های ازدواج نیز به عنوان شرط ضمن عقد درج می‌گردد، در صورت حصول شرایط خاصی پس از طلاق، اموال مرد که در دوران زندگی مشترک حاصل شده‌اند، میان وی و همسر او تقسیم خواهد شد (فهرستی و چاوشی‌ها^{۳۹}، ۱۳۸۷ش: ۱۱۷). ایرادات اساسی این مقرر که آن را از رسیدن به مقصود مورد نظر ما ناتوان ساخته است، پیش از این بیان شدند. علاوه بر ایرادات بیان شده، به صرف درج یک شرط در قباله نکاح یا اختصاص یک تبصره در قانونی خاص، تحولات مورد نظر در نظام حقوق خانواده محقق نمی‌گردد و لازم است قانونگذار با تدبیر و اندیشه نسبت به زوایای مختلف موضوع، آن را به صورت یک نهاد حقوقی ایجاد و اداره نماید.

در رابطه با شبهاتی که ممکن است با نظر به مبنای فقهی نفقه و سیستم مالی حاکم بر خانواده به وجود آید، باید گفت در صورت اثبات ضرورت و مصلحت تغییر و تحول مقررات، فقه از پویایی و قابلیت اصلاح‌پذیری بالایی برخوردار است و در این خصوص دارای مکانیسم‌هایی است که تشریح آن‌ها از این مقال خارج است. تجربه تاریخی تحول در حقوق خانواده نیز نمونه‌هایی از کارکرد مناسب و بجای این مکانیسم‌ها نمایان می‌سازد. به عنوان مثال پس از اصلاحات وارده بر قانون مدنی، با اجبار مرد به حضور در دادگاه و هم‌چنین پیش‌بینی امکان تقاضای طلاق از سوی زوجه به استناد عسر و حرج، اکنون طلاق به نوعی، از یک حق یک‌جانبه و مطلق به امری طرفینی و نسبی تبدیل شده است. به‌کارگیری این مکانیسم‌ها مسلماً در امور مالی از وسعت و سهولت بیشتری برخوردار خواهد بود که تراضی طرفین بر پذیرش نظام پیشنهادی، ساده‌ترین آن‌هاست. البته اصلاح مقررات حاکم، فرع بر اثبات «موضوع» و ضرورت تغییر و مصلحت آن است؛ لذا در این پژوهش ما تلاش خود را بر روشن نمودن زوایای موضوعی امر معطوف نمودیم و جایابی فقهی و حکمی نظام پیشنهادی خود را به پژوهشی مستقل واگذار می‌کنیم.

جمع‌بندی

نظام مالی حاکم بر زندگی مشترک زوجین، در نظام حقوقی ما، از عناصری تشکیل شده است که در کنار یکدیگر عملکرد مطلوبی را ارائه نمی‌دهند. مهم‌ترین پیامد این ناهمگونی، عدم تعادل اقتصادی زوجین در دوران زندگی مشترک و پس از آن می‌باشد. مشکلی که توسل خودسرانه افراد به دیگر نهادهای حقوقی برای برطرف نمودن آن، خود پدیدآورنده معضلات قابل توجهی در نظام اجتماعی و حقوقی ما گردیده است. بارزترین مثال برای این وضعیت را می‌توان تغییر کارکرد نهاد «مهریه» نزد خانواده‌ها و مشکلات ناشی از این امر دانست.

برای تغییر و اصلاح این نظام نامناسب و ناکارآمد، پیشنهاد می‌شود که با توجه به بنیان‌های ازدواج و همچنین مقتضیات اجتماعی نظام‌های خانوادگی، در کنار استفاده از تجربیات موفق دیگر نظام‌های حقوقی، قانونگذار مبادرت به ایراد اصلاحاتی در ساختار نظام مالی خانواده نموده و بدین وسیله، وضعیت اقتصادی مطلوبی را بر فضای خانواده حاکم نماید.

ایجاد «نظام اشتراک در دارایی‌های دوران زندگی مشترک» علاوه بر انطباق با ساختار اقتصادی خانواده‌ها، از نظر حقوقی نیز به سادگی قابل پذیرش است؛ چنان که نمونه‌ای نه چندان مطلوب از آن، تحت عنوان «شرط تنصیف» پیش از این در نظام حقوقی ما شناخته شده و همچنین تدابیر اتخاذ شده از سوی قانونگذار برای مدیریت وضعیت مالی زنان مطلقه نیز دارای شالوده‌ای مشابه با آن‌چه پیشنهاد شد، می‌باشد. با حذف ایرادات ذکر شده از پیکره این سازوکارها و رفع کاستی‌های آنان، می‌توان به معرفی نظام «اشتراک دارایی زوجین در طول زندگی مشترک» پرداخت و آن را جایگزین و یا مکملی مناسب برای نظام مالی کنونی دانست. قانونگذار قادر است تا با پذیرش این نهاد و یا حداقل به‌کارگیری آن به عنوان یک سیستم تکمیلی در کنار سیستم موجود و وارد نمودن آن به قانون مدنی، به اصلاح نظام مالی حاکم بر زوجین مبادرت نماید.

لازم به ذکر است که نظام اشتراک در دارایی، با توجه به تجربه دیگر کشورها از تنوع بسیار زیادی برخوردار است و به اشکال و انحای مختلف قابلیت تحقق دارد. در این نوشتار ما صرفاً تلاش خود را در تشریح ناکارآمدی سیستم موجود و لزوم حرکت به سمت اشتراک منافع اقتصادی در خانواده مبذول داشتیم. لذا تعیین دقیق‌تر نوع و شکل مطلوب و قابل استفاده از اشتراک در نظام حقوقی ما، خود باید موضوع پژوهشی مستقل قرار گیرد و لزوماً با همکاری متخصصان علم اقتصاد صورت پذیرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Ansari & Taheri
2. Matrimonial Regime
3. Anitei

4. Coester-Waltjen & Coester
5. Frémeaux & Marion
6. Librando
7. Rešetar
8. The Code Civil (CC)
9. The Bürgerliches Gesetzbuch (BGB)
10. The Codice Civile (C.C.)
11. Äktenskapsbalken
12. Boele-Woelki
13. Optional Systemes
14. Germany: Gütertrennung, France: séparation, Italy: separazione dei beni
15. Germany: Gütergemeinschaft, France: communauté universelle
16. Participation aux acquêts.
17. Sole statutory system
18. Bonomi & Steiner
19. Sadrolashrafi, Khonakdar Taresi, Shamkhani & Yusefi Afrashteh
20. Najafi
21. Jafari Langroodi
22. Safaei & Imami
23. Roshan
24. Bahrani
25. Al-Allamah Al-Hilli
۲۶. ینفق ذوسعته من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله. (طلاق، ۷) / فامساک بالمعروف او تسریح باحسان. (بقره، ۲۲۹) / الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم (نساء، ۳۴)
27. Al-Amili Al-Juba'I (Shahid Sani)
28. Shaykh Tabarsi
29. Marefat
30. Al-Qurtubi
31. Qoreshi Banaei
32. Al-Harrani
33. Mohaghegh Damad
۳۴. «جهیزیه منقول و مهریه اعم از منقول و غیر منقول از پرداخت مالیات معاف می باشد»
35. Katouzian
۳۶. ماده ۱۸ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳: شوهر می تواند با تأیید دادگاه زن خود را از اشتغال به هر شغلی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیت خود و یا زن باشد، منع کند. زن نیز می تواند از دادگاه چنین تقاضایی را بنماید. دادگاه در صورتی که اختلالی در امر معیشت خانواده ایجاد نشود، مرد را از اشتغال به شغل مذکور منع می کند.
37. le pacte civil de solidarite
38. Mohammadi
39. Fehresti & Chavoshihaa

منابع

الحرانی، ا. (۱۴۰۹ق.ه). *تحف العقول*. قم: موسسه الرساله.
انصاری، م. و طاهری، م. ع. (۱۳۸۴). *دانشنامه حقوق خصوصی*. جلد ۳. تهران: انتشارات محراب.

- جعفری لنگرودی، م. ج. (۱۳۸۶). *حقوق خانواده*. تهران: کتابخانه گنج دانش.
- درازی بحرانی، ی. (بی تا). *حدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره*. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- روشن، م. (۱۳۹۰). *حقوق خانواده*. تهران: انتشارات جنگل.
- شیخ طبرسی، (بی تا). *مجمع‌البیان فی تفسیر قرآن*. جلد ۳. لبنان: مؤسسه‌الأعلمی للمطبوعات بیروت.
- صدرالاشرفی، م.، خندکار طارسی، م.، شمخانی، ا. و یوسفی افراشته، م. (۱۳۹۱). *آسیب‌شناسی طلاق (علل و عوامل) و راهکارهای پیشگیری از آن*. فصلنامه مهندسی فرهنگی، ۷(۷۳ و ۷۴)، ۵۳-۲۶.
- صفایی، ح. و امامی، ا. (۱۳۸۷). *حقوق خانواده*. جلد ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- عاملی جبعی، ز. (شهید ثانی)، (بی تا). *مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام*. جلد ۱. قم: مؤسسه معارف اسلامی.
- علامه حلی، (۱۴۱۳ ق.). *قواعد الاحکام*. جلد ۳. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- فهرستی، ز. و چاوشی‌ها، م. (۱۳۸۷). *شروط مندرج در سند ازدواج: بررسی و تحلیل*. *دوفصلنامه بانوان شیعه*، ۱۷(۵)، ۱۴۰-۱۰۹.
- قرشی بنایی، ع. ا. (۱۴۱۲ ق.). *قاموس قرآن*. جلد ۶. تهران: دارالکتب اسلامیة.
- قرطبی، (۱۹۸۵ م.). *الجامع لاحکام القرآن*. جلد ۵. لبنان: طبعه دار احیاء التراث العربی بیروت.
- کاتوزیان، ا. ن. (۱۳۸۵). *حقوق خانواده*. جلد ۱. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محقق داماد، م. (۱۳۸۴). *بررسی فقهی حقوق خانواده؛ نکاح و انحلال آن*. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
- محمدی، ع. (۱۳۸۳). *رژیم مالی خانواده در ایران و فرانسه*. فصلنامه کتاب زنان، ۷(۲۴)، ۲۲۹-۱۹۷.
- معرفت، م. ه. (۱۳۸۰). *زن در نگاه قرآن و در فرهنگ زمان نزول*. ترجمه ح. حکیم‌باشی. *فصلنامه پژوهش‌های قرآنی*، ۲۵(۲۶ و ۲۸)، ۱۶-۲۸.
- نجفی، م. ح. (بی تا). *جواهرالکلام فی شرح شریعة الاسلام*. جلد ۳۱. تهران: مکتبه‌الاسلامیه.

- Al-Allamah Al-Hilli, (1413). [*Qawaid Al-Ahkam*]. Vol. 3. Qom: Institution of Nashr Eslami [in Arabic].
- Al-Amili Al-Juba'I, Z., (Shahid Sani), (No Date). [*Masalik Al-Afham fi Tanqih Sharaye Al-Islam*]. Vol. 1. Qom: Ma'aref Eslami Institution [in Arabic].
- Al-Harrani, E., (1987). [*Tuhaf Al-Uqul*]. Qom: Al-Resale Institution [in Arabic].
- Al-Qurtubi, (1985). [*Al-Jami li-Ahkam al-Qur'an*]. Vol. 5. Beirut: Dar Ihya Al-Turath Al-Arabi [in Arabic].
- Anitei, N. (2011). General Considerations about Matrimonial Regime under the Provisions of the New Romanian Civil Code. *Postmodern Openings*, 8(2), 77-99.
- Ansari, M., & Taheri, M. A., (2005). [*Private Law Encyclopedia*]. Vol. 3. Tehran: Mehrab Press [in Persian].
- Boele-Woelki, K. (2000). *Matrimonial Property Law from a Comparative Law Perspective*, (H. Warendorf, Trans.). Amsterdam: The Series Ars Notariatus C111.
- Bonomi, A. & Steiner, M., (2006). *Les Régimes Matrimoniaux En Droits Arabe et Musulman – Cas De l'Egypte Et Du Maroc*, Librairie Droz, Genève.
- Coester-Waltjen, D., & Coester, M. (2001). *Study on Matrimonial Property Regimes and the Property of Unmarried Couples in Private International Law and Internal Law*. Commission Européenne.
- Darazi Bahrani, Y. (No Date). [*Al-Hadai'q Al-Nadira fi Ahkam Al-Itra Al-Tahira*]. Qom: Nashr Eslami Publication [in Arabic].

- Fehresti, Z., & Chavoshihaa, M., (2008). [Conditions Stipulated in Marriage Deed: A Study and Analysis]. *Shiite Women*, 17(5), 109-140 [in Persian].
- Frémeaux, N., & Marion L., (2013). Plus ou moins mariés: l'évolution du mariage et des régimes matrimoniaux en France. *Économie Et Statistique*, 462-463, 125-151.
- Jafari Langroodi, M. J. (2007). [*Family Law*]. Tehran: Ganje Danesh Library [in Persian].
- Katouzian, A. N., (2006). [*Family law*]. Vol. 1. Tehran: Sahami Enteshar Corporation [in Persian].
- Librando, V., (1978). *The Reform of Family Law in Italy*. Netherlands: Springer.
- Marefat, M. H., (2002). [Woman in the Quran View and Culture of Revelation Time (H. Hakimbashi, Trans.)]. *Journal of Quran Studies*, 25-26, 16-28 [in Persian].
- Mohaghegh Damad, S. M., (2005). [*Jurisprudential Study of Family Law: Marriage and its Dissolution*]. Tehran: Nashr Olume Eslami [in Persian].
- Mohammadi, A., (2004). [Financial Regime of the Family in Iran and France]. *Journal of Women's Book*, 24, 197- 229 [in Persian].
- Najafi, M. H. (No Date). [*Jawahir Al-Kalam fi Sharh Sharaye Al-Islam*]. Vol. 31. Tehran: Maktabe Eslamiye [in Arabic].
- Qoreshi Banaei, A. A., (1992). [*Qamus Al-Qur'an*]. Vol. 6. Tehran: Darolkotob Eslamiye [in Persian].
- Rešetar, B. (2008). Matrimonial Property in Europe: A Link between Sociology and Family Law. *Electronic Journal of Comparative Law*, 12.3, <http://www.ejcl.org/123/-art123-4.pdf>
- Roshan, M., (2011). [*Family Law*]. Tehran: Jangal Publications [in Persian].
- Sadrolashrafi, M., Khonakdar Taresi, M., Shamkhani A., & Yusefi Afrashteh, M. (2013). [Pathology of Divorce (factors and causes) and Solutions to Prevent]. *Journal of Cultural Engineering*, 7(73-74), 26-53 [in Persian].
- Safaei, S. H., & Imami, A., (2008). [*Family Law*]. Vol. 1. Tehran: Tehran University Publications [in Persian].
- Shaykh Tabarsi, (No Date). [*Majma' Al-Bayan fi Tafsir Al-Qur'an*]. Beirut: Syndicate of Publishers Union in Lebanon [in Arabic].